محمد خندان، عضو هیئت‌علمی دانشگاه تهران درگفت‌وگو با «فرهیختگان»:

دانشگاه مدرن مبتنی بر وحدت آموزش و پژوهش است

گسترش جغرافیایی دانشگاه تقویت‌کننده امر ملی است

عاطفه صادقی
پژوهشگر

دانشگاه و مسئله‌ای به نام دانشگاه، هنوز هم می‌تواند محل بحث باشد. اینکه در ایران این همه سنگینی تعریف می‌شود و چگونه باید باشد، محل اختلاف است. در این یادبود احمد خندان، عضو هیئت‌علمی دانشگاه تهران گفت‌وگو کرده‌ایم. من کامل این گفت‌وگو را نمی‌گذارند.

اگر دانشگاه را فضایی برای وحدت دانش در نظر بگیریم، آنگونه که پاسپرس و شاگردان کانت گفته‌اند، یا مانند پل ریکور دانشگاه را شبیه کارگاه آموزش بدانیم یا با بررویکردهای تجاری‌سازی علم، دانشگاه را فضایی برپراکتیک و logical نظر نکنیم که قرار است در خدمت دولت و حوزه عمومی باشد و پول‌ساز کند یا سایر ایده‌هایی که در مورد دانشگاه مطرح است در فضای منطق‌های تحلیلی دانشگاه، همچنان این پرسش مطرح است که مسئله دانشگاه، ایرانی خصوصاً برای کسانی در این نهاد فعالیت می‌کنند چیست؟ البته لازم است متذکر شویم «ضمیری» به نام دانشگاه که ما آن را «نهاد» دانسته‌ایم اساساً رجیت نهادیوبکی محل اختلاف است و برخی آن را «سازمان» می‌دانند. با همه اختلافات در خصوص «ضمیری» به نام دانشگاه ایرانی، به نظر شما دانشگاه ایرانی به مثابه محلی که حداقل انتظار آن بازنمایی علمی نوصیف و روایت علمی رویداد، رخداد، ماجرا و موقعیت‌های اجتماعی فرهنگی و ... است، کجا ایستاده؟

مسئله دانشگاه، مسئله اساسی مهمی است. اگر چه دانشگاه چیست و چرا مهم است. شاید از همان ابتدای آشنایی ما با نهادهای آموزشی جدید، مسئله دانشگاه هم در ذهن متفکران ایرانی مطرح بود است. اینکه دانشگاه چیست و برای جامعه ایرانی چه کار می‌تواند انجام دهد و چگونه باید اداره شود. مسائلی است که در ذهن متفکران ایرانی مطرح بود و هنوز هم همچنان مطرح است و این نشان می‌دهد گویی نوعی بحران دامنگیر دانشگاه است. وقتی یک مسئله به صورت دیرپا مطرح است و همچنان احساس می‌شود که پاسخی برای آن پیدا نشده، حاکی از این است که یک چیزی مشکل‌زا است. نشان می‌دهد گویی یک وضعیت بحرانی وجود دارد. به نظرمن مشکلی که دانشگاه ایرانی، اگر مسامحتاً آخستاد که دانشگاه ایرانی را - آنگونه که شایع و رایج است - دارالفنون در نظر بگیریم، می‌بینیم که دارالفنون باید نگاه دامنه‌داری داشته در قبال علم باگرفت و آن این بود که من می‌توانم مؤسسه یا سازمانی داشته باشیم که در آن، مجموعه‌ای از علوم لازم که دارای نظم عملی است - همان‌گونه که از اسم آن یعنی یکی یکنیک یا دارالفنون پی‌آید - آموزش دهیم و از نتایج آن بهره‌مند شویم؛ شبیه به آن چیزی در جریان جنگ‌های ایران و روس اتفاق افتاد که وقتی خواستیم مستشار بیاوریم، عباس‌میرزا سازنده توپ و تفنگ آورد. چون دنبال نفع و ثمره کاربردی علم جدید بود، بدون اینکه به مبادی و اساس علم و تکنولوژی نظر داشته باشد. از همان ابتدا مشاهده نشد یا در اقتباس دانشگاه و نهاد آموزش عالی شما به هم رو کنید یک سری علوم کاربردی وجود دارد و دانشگاه هم جایی است که این علوم کاربردی را آموزش می‌دهد تا کارا دولت را راه ببندازد. بدون اینکه ارادهای وجود داشته باشد در خدمت دولت - ملت و حل مسائل آن قرار گیرد و روحیه مهیا بسترسازی و ملی بودن در افراد ایجاد کند. یعنی دانشگاه اساساً جدا از حوزه عمومی نمی‌تواند باشد.

یا این وصف در نهایت رویکرد هنجاری است که متین باید گفت: «دانشگاه است؛ یعنی ارزش‌ها و هنجارها جدگرایی دانشگاه را مشخص می‌کند. مثلاً آزادی که اشاره کردید، با خدمت به مهن.

به این معنا باید به این معنا برسیم که این معنا دولت‌بیرون از هنجارهای حوزه عمومی باشد. یلی به یک معنا دانشگاه آزاد است و لازمه ذات آن، آزادی آکادمیک است. این یکته خیلی مهمی است که اشاره کردید. در اینجا، ما با یک رابطه ساده بین دانشگاه و حوزه عمومی مواجه نیستیم؛ مسئله دارای ابعاد پیچیده‌تر است. اساساً هر مؤسسات دانشگاه به مسئلهٔ حوزه عمومی باید مدعو و ضمن اینکه در وقوع متأثر از غدغه‌های حوزه مسئله جامعه است، اما در یکبری این ذغدغه‌ها آزادی خاص خودش را دارد. این نکته‌ای است که وبر به آن اشاره می‌کند. وبر مسأله مشهوری با عنوان «علم به مثابه حرفه» دارد و اخیراً هم مجموعه‌ای از نامه‌ها و سخنرانی‌ها و درباره دانشگاه به زبان انگلیسی منتشر شده که هنوز به فارسی ترجمه نشده است که چاه‌ارد ترجمه شود. وبر،

ادامه در صفحه ۱۵

در این کرانه شأن سیاسی دانشگاه با نسبت دانشگاه با سیاست توجه کرده است. او دریکی ازنامه‌هایی که دارد، تصریح می‌کند دانشگاه محل القای جهان‌بینی نیست یادانشگاه محل تعلیمات حزبی نیست. آن هنجارهایی که به نوعی روی کار دانشگاه اثر می‌گذارد، هنجارهایی است که به طور طبیعی از دل خود جامعه زاده است. اگر از بیرون دانشگاه هنجارهایی به آن القا یا دیکته شود، به معنای اخلال در کار دانشگاه است و در چنین حالتی، دانشگاه کارکرد مناسب خود را نخواهد داشت. پس در حالت طبیعی، جامعه به عنوان یک ارگانیسم، یک سری محدوده‌های هنجاری دارد که به موجب آن، اموری را مشروع تلقی می‌کند و اموری را نامشروع؛ به این معنا درست است که دانشگاه در گفت‌وگو با هنجارهای حوزه عمومی، پاسخی به مسائل جامعه می‌دهد. اما از طرف دیگر، دانشگاه در پی «چوبی حقیقت، اقرقید و بنده‌ایی که بخواهد از بیرون به آن دیکته شود باید آزاد باشد. اگر بخواهم ارتعابر این کیلاس لومان، جامعه‌شناس آلمانی استفاده کنم، می‌توانم بگویم که دانشگاه باید از «تمامیت» برهنگی، مصون بماند. لومان به عنوان برجسته‌ترین نظریه‌پرداز سیستم‌ها در جامعه‌شناسی قرن بیستم، از سیستم‌های اجتماعی، سخن می‌گوید و اجتماع را به مثابه یک سیستم خاص می‌داند. به عقیده لومان هر کدام از این سیستم‌ها دارای پژوهش هستند، اما هر کدام از این سیستم‌ها فرض تصویری می‌کند؛ مثلاً سیاست، اقتصاد، صمیمیت، علم و نظایر آن‌ها. به عقیده لومان هر کدام از این سیستم‌ها دائماً دارد با مرکزی می‌کند. عملکرد مناسبی خواهد داشت. اما اگر یک سیستم بخواهد، مرکزش خودش را به سیستم دیگری تحمیل کند، در کارکرد آن اخلال ایجاد خواهد کرد. از این منظر، اگر برای مثال سیستم سیاست یا سیستم اقتصاد بخواهد مرکزش خود را به سیستم علم و علمی و کارکردگرایی دیگر تحمیل کند، یعنی منطق سود یا قدرت را منطق تصلب تصام پیدا کند، دانشگاه از صورت خود منحرف خواهد شد و کارکرد مناسبی نخواهد داشت. در دست است که دانشگاه باید به نیازهای جامعه پاسخ بدهد اما متأثر از هنجارهای جامعه است، اما مزیار یکی بین القای هنجارهایی از بیرون به دانشگاه و اینکه خود دانشگاه به صورت طبیعی پاسخگوی جامعه باشد، وجود دارد.

یعنی شما به یک معرفت فی‌النفسه قائل هستید و دانشگاه وظیفه خود را حصول آن معرفت می‌داند که لزوماً این معرفت را از جامعه نمی‌گیرد و چه با دانشگاه می‌خواهد جامعه را به آن بنیان معرفتی نزدیک کند؟

جامعه را درست است. امروزه تحت این عنوان که دانشگاه مسئولیت اجتماعی دارد، سعی می‌شود که دانشگاه‌ها در جامعه اگرداز باشد. اساساً هر مؤسسات دانشگاه مدرن همین تأسیس نهادی است که ضمن در خدمت میهن و دولت ملی بودن، با جامعه تعامل دارد و عرض حال مسئقل از آن نیز هست و بر مبنای آزادی آکادمیک مبتنی بر حقیقت چوبی، به کار خروش اشتغال دارد و مصلحتی را بالاتر از حقیقت نمی‌شمارد. به تعبیر کانت در کتاب نزاع دانشکده‌ها، دانشگاه مأمن مصلح عالم رافوق هر چیز دیگری می‌نشاند. علی‌الفاعده، دانشگاه در جستجوی حقیقت آزاد است و کسی نمی‌تواند از بیرون آن را محدود کند. بر در رسالات خود بحثی دارد که می‌توان اینکه آیا دانشجویان می‌توانند مطالب کلاس استاد را به بیرون منتقل کنند یا نه. پاسخ او منفی است؛ چه بسا یک استاد در کلاسش در دانشگاه درباره اموری صحبت کند که جامعه در موردشان حساسیت بسیار دارد، مثلاً یک مسئله حساس الهیاتی یک مسئله حساس سیاسی که آن‌ها هایی از آزادی آکادمیک صحبت می‌کند. در دسرسا رشود. این امر، یک بعد مهم از آزادی آکادمیک است، یعنی افراد برای آن وضعیت ساده‌اند نشانه‌ایم؟ فراموش نکنیم که مسئله دانشگاه، دغدغه و مسئله رژیم پهلوی هم بوده است. پهلوی دانشگاه تهران را تأسیس کرد که اصلی‌ترین محصل رشد رویکردهای چپ‌گرا شد و چون دید دانشگاه تهران نمی‌تواند اهداف دلخواه کند با طرحی دیگر دانشگاه شیراز را تأسیس کرد. ولی بُعد مسافت سبب شد آن دانشگاه هم به کار پهلوی نیاید. گویی حکومت‌ها از دانشگاه انتظاری دارند و دانشگاه‌ها چون موجودیتی مستقل مسیر خود را می‌روند.

در دورهٔ استقلال دانشگاه‌ها، یک بگویم نه ترسیدن و به آن زیادی دردسر داریم.

اصلاً نیازمند هست که دانشگاه مستقل باشد؟ وجه استقلال دانشگاه چگونه با مسئولیت دانشگاه جمع می‌شود و چه حدود و نغوری دارد؟!

استقلال دانشگاه، ضرورت است به این معنا که دانشگاه‌ها باید بتوانند در ضمن آزادی، حقیقت‌دانش‌کنند. یعنی نباید رابطه خود را باید حقیقت فلط قطعه‌ببینند ولی حصول این ضرورت، فرایندی می‌طلبد. یعنی برای اصل استقلال دانشگاه باید تمهیداتی به وجود آورد که دانشگاه در عین استقلال، ملتزم به مسئولیت اجتماعی اش باشد. بعضیت و چگونگی «التزام»، در غرب به حفاظت از اصولی چون استقلال، آزادی و مسئولیت دانشگاه تحفظ دارد. یعنی دانشگاه‌ها در اداره امور خود نیز مستقلند. بعضاً هیئت امنایی دارند، و نیز نظرآن عربیش در مسئله می‌شوند در تدوین برنامه‌های درسی و در تعیین اولویت‌های پژوهشی مستقلند، در فرایش دانشجو نیز استقلال دارند و این استقلال - همه جانبه است و صرفاً استقلال نهادی از دولت یا استقلال سیاسی و ... نیست؛ با این وجود، دانشگاه مسئولیت اجتماعی خودش را می‌پذیرد. مسئولیت خودش در قبال دولت - ملت و مسئولیتش در قبال جامعه را می‌پذیرد و می‌تواند کل مسئولیت پذیری عمل می‌کند.

دانشگاه‌ها در غرب مقررات خاص خودشان را وضع می‌کنند؟

بله، در اغلب موارد این طور است. دانشگاه‌ها در تدوین آیین‌نامه‌های خود استقلال دارند؛ چه آیین‌نامه‌های ارتقا و چه آیین‌نامه‌های اداری. همین طور اعضای هیئت علمی و گروه‌ها اختیارهای زیادی دارند. بگویم به ایران، استقلال دانشگاه‌ها مهمی است که می‌توانند به کار بیایند. اما دانشگاه‌ها، در غرب به حفاظت از وقتی استقلالی نیاند. مسئولیت‌پذیری بالاوجه است. وقتی عضو هیئت علمی سامان یافته‌ایم، جنین آیین‌نامه‌های سراسری کشوری دارد به یک وزارتخانه آن را به عنوان مثال برخی افراد که چیوه‌ش تولید انبوه مقاله! را خوب می‌دانند، با همین مقاله نازی چهار پاسال دانشیار و بعد، ۱۰ سال استادتمام شده‌اند، پی آنکه از حیث دانشی حصلت کافی داشته باشند، بعدی فرد ۳۰ سالش نشده استادتمام است. در صورتی که هویت علمی ندارد و خسارت تأسف‌انگیزی است. آن معیار «محصول هویتی» استادان، برای این است که فرد هویت علمی داشته باشد. هنر فردی که خیلی زود استادتمام شده، بدون اینکه هویت علمی داشته باشد. هنر دیگری نداشته و فقط مقاله باز بوده است. چنین افرادی هستند و متأسفانه! تم. اما در دانشگاه‌های پایان‌نامه‌ریمی دارد. یکی ازپایان نامه‌نویسی که از فرد یا واحدهای خرد در آموزش عالی سب اخبار شده، افراد مسئولیتی نمی‌پذیرند؛ چرا که استقلال‌نیاز ندارند. بدلاکتیک مسئولیت و استقلال در اداره دانشگاه بسیار مهم است. زیرا اگر استقلال از نهاد عام سلب شود، آدم‌های غیرمسئول در حیطه عمل میدان دار می‌شوند و متخصصان هم نمی‌توانند کار مؤثری را انجام دهند تا تاریخ‌ملی بین دانشگاه و حوزه عمومی برقرار شود. در این حالت، اعضای هیئت علمی نمی‌توانند از کار علمی خود «مراقبت» کنند. حال آنکه کار دانشگاهی نیازمند مراقبت است.

آقای دکتر شما در آغاز بحث اشاراتی داشتید که دانشگاه و ایده «دارالفنون در یک فضا و بستر ساده‌اند» یا نسبتی از توجه به در جامعه ایران طرح و شدت گرفت. اگر بخواهم برگردیم به وضعیت کنونی و بایدها و مطلوبیت‌ها از حیث فلسفه تأسیس دانشگاه و نسبتش با مسئولیت تاریخی دانش کارگر بالفعل، ارزیابی حضرت عالی از وضعیت کنونی دانشگاه‌ها به کانسی ها و نقاط قوتش نسبت به موضوعاتی مثل استقرار دانش، وجه نهادی و پویایی علم یا نسبتش با حوزه عمومی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا ما همچنان در آن وضعیت ساده‌اند یا نشانه‌ایم؟ فراموش نکنیم که مسئله دانشگاه، دغدغه و مسئله رژیم پهلوی هم بوده است. پهلوی دانشگاه تهران را تأسیس کرد که اصلی‌ترین محصل رشد رویکردهای چپ‌گرا شد و چون دید دانشگاه تهران نمی‌تواند اهداف دلخواه کند با طرحی دیگر دانشگاه شیراز را تأسیس کرد. ولی بُعد مسافت سبب شد آن دانشگاه هم به کار پهلوی نیاید. گویی حکومت‌ها از دانشگاه انتظاری دارند و دانشگاه‌ها چون موجودیتی مستقل مسیر خود را می‌روند.

در دورهٔ استقلال دانشگاه‌ها، یک بگویم نه ترسیدن و به آن زیادی دردسر داریم.

اصلاً نیازمند هست که دانشگاه مستقل باشد؟ وجه استقلال دانشگاه چگونه با مسئولیت دانشگاه جمع می‌شود و چه حدود و نغوری دارد؟!

استقلال دانشگاه، ضرورت است به این معنا که دانشگاه‌ها باید بتوانند در ضمن آزادی، حقیقت‌دانش‌کنند. یعنی نباید رابطه خود را باید حقیقت فلط قطعه‌ببینند ولی حصول این ضرورت، فرایندی می‌طلبد. یعنی برای اصل استقلال دانشگاه باید تمهیداتی به وجود آورد که دانشگاه در عین استقلال، ملتزم به مسئولیت اجتماعی اش باشد. بعضیت و چگونگی «التزام»، در غرب به حفاظت از اصولی چون استقلال، آزادی و مسئولیت دانشگاه تحفظ دارد. یعنی دانشگاه‌ها در اداره امور خود نیز مستقلند. بعضاً هیئت امنایی دارند، و نیز نظرآن عربیش در مسئله می‌شوند در تدوین برنامه‌های درسی و در تعیین اولویت‌های پژوهشی مستقلند، در فرایش دانشجو نیز استقلال دارند و این استقلال - همه جانبه است و صرفاً استقلال نهادی از دولت یا استقلال سیاسی و ... نیست؛ با این وجود، دانشگاه مسئولیت اجتماعی خودش را می‌پذیرد. مسئولیت خودش در قبال دولت - ملت و مسئولیتش در قبال جامعه را می‌پذیرد و می‌تواند کل مسئولیت پذیری عمل می‌کند.

دانشگاه‌ها در غرب مقررات خاص خودشان را وضع می‌کنند؟

بله، در اغلب موارد این طور است. دانشگاه‌ها در تدوین آیین‌نامه‌های خود استقلال دارند؛ چه آیین‌نامه‌های ارتقا و چه آیین‌نامه‌های اداری. همین طور اعضای هیئت علمی و گروه‌ها اختیارهای زیادی دارند. بگویم به ایران، استقلال دانشگاه‌ها مهمی است که می‌توانند به کار بیایند. اما دانشگاه‌ها، در غرب به حفاظت از وقتی استقلالی نیاند. مسئولیت‌پذیری بالاوجه است. وقتی عضو هیئت علمی سامان یافته‌ایم، جنین آیین‌نامه‌های سراسری کشوری دارد به یک وزارتخانه آن را به عنوان مثال برخی افراد که چیوه‌ش تولید انبوه مقاله! را خوب می‌دانند، با همین مقاله نازی چهار پاسال دانشیار و بعد، ۱۰ سال استادتمام شده‌اند، پی آنکه از حیث دانشی حصلت کافی داشته باشند، بعدی فرد ۳۰ سالش نشده استادتمام است. در صورتی که هویت علمی ندارد و خسارت تأسف‌انگیزی است. آن معیار «محصول هویتی» استادان، برای این است که فرد هویت علمی داشته باشد. هنر فردی که خیلی زود استادتمام شده، بدون اینکه هویت علمی داشته باشد. هنر دیگری نداشته و فقط مقاله باز بوده است. چنین افرادی هستند و متأسفانه! تم. اما در دانشگاه‌های پایان‌نامه‌ریمی دارد. یکی ازپایان نامه‌نویسی که از فرد یا واحدهای خرد در آموزش عالی سب اخبار شده، افراد مسئولیتی نمی‌پذیرند؛ چرا که استقلال‌نیاز ندارند. بدلاکتیک مسئولیت و استقلال در اداره دانشگاه بسیار مهم است. زیرا اگر استقلال از نهاد عام سلب شود، آدم‌های غیرمسئول در حیطه عمل میدان دار می‌شوند و متخصصان هم نمی‌توانند کار مؤثری را انجام دهند تا تاریخ‌ملی بین دانشگاه و حوزه عمومی برقرار شود. در این حالت، اعضای هیئت علمی نمی‌توانند از کار علمی خود «مراقبت» کنند. حال آنکه کار دانشگاهی نیازمند مراقبت است.

مراقبت به چه معنا؟

به این معناکه در اخلاق مراقبت می‌بینیم؛ به این معناکه انسان دانشگاهی پیرولی

است؟! نه در سطح دانشجویی و نه در سطح استادان؛ آقای دکتر این ابتذال کار را به جایی رسانده که مصئونیتی علمی جوان و کارآمد از هیئت علمی شدن فاصله می‌گیرد و استادان اهل فضل و دغدغه‌مند نیز رویه و زیستی فردی را برمی‌گزینند. دانشجو نیز مدام‌واگر سرت که رسالهش توسط بیرکراسی دانشگاه، گرفتن گرفته نشود و هر چه سریع‌تر دفاع کرده و خلاص شود.

بله، درست است؛ دانشگاه‌کم‌توان و ضعیف‌شده و طبیعی است موجود زنده وقتی ضعیف شود و به تعبیر نیچه‌ای بیمار و بهبودنیافته باشد، دیگر نسبتی با زندگی نخواهد داشت. موجود زنده باید قوی باشد و از ضعف و بیماری درآن خبری نباشد تا بتواند زندگی کند. دانشگاه زمانی می‌تواند مقاومت از خود نشان دهد که سلامت و بنیه داشته باشد و این هم زمانی حاصل می‌شود که دارای استقلال باشد. گویی با یک دور مواجهم. علی‌ای حال، قاهر بودن بیرکراسی کلان دولتی بر دانشگاه، به این معناست که دانشگاه‌ها قابل فسخ نیست. یک بیرکراسی که مدام دنبال بازی کرده سه، راحتی می‌تواند توان مقاومت در برابر رویه‌های غلط را در دانشگاه کاهش دهد. چه بسا زمان‌هایی هم هست در مقام فرد هم نمی‌توانند کار ایراد دارد، فلان آیین‌نامه و سیاست‌گذاری ایراد دارد و نادرست است و خلاف عقل سلیم و جمعی است که بشر به آن رسیده است. ولی ترتیبات بیروکراتیک به گونه‌ای است که ارادهای فردی نمی‌توانند کاری کنند.

نکاتی که فرمودید از جهت سیاست‌گذاری برای اصلاح دانشگاه‌ها بسیار قابل توجه است. شما در بحث شاخص‌ها، مباحث را ناظر به معیارهای ارزیابی استادان مطرح کردید. در خصوص ارزیابی دانشجویان هم آیا بررسی و تحقیقی دارشید؟

تا جایی که من دانم در ارزیابی مربوط به دانشجویان هم متعقف عمل می‌شود. اولاً نکته این است که بدون داشتن سرمایهٔ نمی‌توان از دانشجو انتظار کار علمی داشت و درسیاری از دانشگاه‌های مطرح، استادان باید سرفصل درسی مشخصی داشته باشند. نکته دوم، تأمین اعتبار و بدون این طرح درس صرفاً اعتبار دارد، فلان کتر سرمایه‌ها و منابع درس نیست؛ بلکه کارما ٔ مشخص که دنبال می‌کند که برای مثال در طول شانزده جلسه تدریس، هر جلسه چه مبحثی تدریس می‌شود و چه منابعی باید مورد بررسی اینکه متناسب با آن سرفصل، کارهای مستمر از دانشجو خواسته می‌شود باید مستمراً دانشجو ارزیابی شده و ارزشیابی اصولاً موکول به آزمون پایان ترم نیست. در دانشگاه‌های دیگر، همچنان ارائه، در پس گذشتاز دراما آموزش هم استادان ملزم‌اند طبق طرح درسی که تدوین کرده و باید تشجو در میان گذاشته شد، در پس گفتار داشته باشند. بعضاً دیده می‌شود که در دانشگاه‌های ما استادان ارائه درس گفتار باید دستیاران ویدئو ترانان به دانشجو تحمیل می‌کنند و تحت‌ر این کلاس نمی‌خواهیم کلاس را مشارکتی اداره کنیم، وظایف آموزشی خود را به گردن دانشجو می‌اندازند. در صورتی که استاد باید وظیفه خود در ارائه درس گفتار را به دانشجو ارائه دهد. اگر استادی به ارائه درس گفتار پایبند باشد، گویی اقدام جعیب‌وغریبی انجام داده است. به طور کلی، به دلیل ضعف‌هایی که آیین‌نامه ارتقا دارد، امروزه وظایف آموزشی بشدت کم‌رنگ شده است. استادان دیگر آن قدرت وقت مطالعه نمی‌کنند که آموزش خوبی داشته باشند و بیشتر هم‌رو غدستان این است که مقاله بنویسند و پروژه بگیرند. رسالت اصلی دانشگاه‌ها که آموزش است به شدت کم‌رنگ شده و این خطر جدی‌ای است که دانشگاه‌های ما را تهدید می‌کند و چه بسا یکی از علل قت تحصیلی دانشجویان و بی‌انگیزه‌بودن آنها در دانشگاه این باشد که اساساً استادان درآموزش خودشان چیزی به آنها ارائه نمی‌کنند. دانشجویان به رغم امید به آینده شغلی، وارد دانشگاه می‌شوند ولی در عمل آن انتظار تأمین نشده و سرخورده می‌شوند. از ما شود؟» (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱۳۶)

در همین مطالعه تطبیقی که داشتید، دانشگاه‌های دیگر برای استادان مطرح بازنشسته شده‌اند که کار می‌کنند؟ آیا استادان بازنشسته هم امکان رعایه می‌شود یا کرسی خاصی به آنها اختصاص داده می‌شود؟ در دانشگاه‌های ما چه امکانی برای استفاده از ظرفیت استادان بازنشسته فراهم است؟

این استادان، به ویژه از نسل‌ما ن‌بازنشسته‌اند و از لحاظ ذهنی در عرصه علم باشند، همچنان پژوهش‌ها و کلاس‌هایشان را دارند و زیر نظر آنها دانشجو تربیت می‌شود و به این معناست بازنشستگی وجود ندارد. استادی که کار علم و پژوهش و آموزش را ۳۰ سال جدی گرفته باشد، قطعاً در سن ۶۰ سالگی دارای تجربه‌ای است که نباید از دست بود و باید ازتباطش با دانشگاه حفظ شود. می‌دانید که برخی از فیلسوفان بزرگ مثل گادامر تا ۹۰ سال هم تدریس داشتند و گوه‌ها ۹۰ سالگی هنوز با استفاده از قوه‌ها و تالویا دهه ۱۹۶۰ همچنان به عنوان استاد بازنشسته در دانشگاه‌ها گرفته فلاکفورت به فعالیت‌های پژوهشی و تدریس ولو به صورت محدود، مشغول بود.

یک بحثی که در رابطه با دانشگاه ایرانی مطرح است، نسبت جغرافیا و دانشگاه است. با تأسیس دانشگاه آزاد و با نور در کشور در دهه ۷۰، سراسر کشور دارای دانشگاه شد. درحالی که به نظر می‌رسد دانشگاه ایرانی در شیرین‌ترین وضعیت خودش باجغرافیا قرار دارد. مثلاً همان سرفصلی که در دانشگاه تهران ارائه می‌شود، در دانشگاه زاهدان و ارومیه هم وارد تدریس می‌شود. در حالی که دانشگاه‌های مسلط بر زندگی ما باجغرافیای آن دانشگاه داشته باشند. چطور می‌شود جغرافیا به دانشگاه پیوند داد؟

جغرافیا بسیار تعیین‌کننده است، گرچه ما تابه حال چندان به اهمیت جغرافیا فکر نکرده‌ایم. برخلاف نقد هابرماس که برخی متصرف می‌کنند این مسئله‌ای خواهیم چه کار و چرا هر شهری که حتی زیست‌خاصی باید لازم دارد باید داشته باشد، معتقدم گسترش دانشگاه‌ها در سراسر کشور یک دستاورد است. ما کشور داریم و در مقام هم بسته به اینکه نویسنده اول، دوم یا سوم باشد، فلان مقدار امتیاز دارد؛ یک جای حقیقتاً مبتذل گمی کرایانه که استاد دانشگاه را اگر آزادگی نداشته باشد به وفاه باد اخلاقی عمل می‌سازد تا جایی که مبتنی بر قدرتی آکادمیک، نام خود را به عنوان نویسنده به دانشجو تحمیل می‌کند. بنابراین در بحث پژوهش، در دانشگاه‌های معتبر، صرفاً تعداد کتاب و مقاله مطرح نیست. بلکه معیارهای دیگری هم در کار است، ازجمله این که فرد تمرکز و تمحض هم متخصص داشته باشد. مالاً جالب دیگری که در بحث ارتقا نشان می‌دهد در ما قدر زی آکادمیک باید کنترل کشت، به وسیله پول فارسی حساب می‌کنند که در مقام اعتبار علمی که می‌خواهد ارتقا بگیرد، از اعضای هیئت علمی جدیدتر و جوان‌تر حمایت کرده است؟ آیا با او پایان نامه مشترک داشته؟ این فضای همکاری علمی می‌تواند هم مؤید صلاحیت علمی فرد باشد و هم مؤمم اخلاق و شرافت علمی پیش‌برنده. به طور کلی، شاخص‌های ارزیابی دانشگاه‌ها در درسخیر برتر، معیارهای ساده، اندک و کیفی در فضایی برآمده از شرافت و اعتماد علمی بود؛ این اندازه چرتکه‌ها اندا خنن و مبتذل کردن کار دانشگاهی در دیلمه‌ها هم وجود دارد. اصولاً به عنوان مثال برخی افراد که چیوه‌ش تولید انبوه مقاله! را خوب می‌دانند، با همین مقاله نازی چهار پاسال دانشیار و بعد، ۱۰ سال استادتمام شده‌اند، بی‌آنکه از حیث دانشی حصلت کافی داشته باشند، بعدی فرد ۳۰ سالش نشده استادتمام است. در صورتی که هویت علمی ندارد و خسارت تأسف‌انگیزی است. آن معیار «محصول هویتی» استادان، برای این است که فرد هویت علمی داشته باشد. هنر فردی که خیلی زود استادتمام شده، بدون اینکه هویت علمی داشته باشد. هنر دیگری نداشته و فقط مقاله باز بوده است. چنین افرادی هستند و متأسفانه! تم. اما در دانشگاه‌های پایان‌نامه‌ریمی دارد. یکی ازپایان نامه‌نویسی که از فرد یا واحدهای خرد در آموزش عالی سب اخبار شده، افراد مسئولیتی نمی‌پذیرند؛ چرا که استقلال‌نیاز ندارند. بدلاکتیک مسئولیت و استقلال در اداره دانشگاه بسیار مهم است. زیرا اگر استقلال از نهاد عام سلب شود، آدم‌های غیرمسئول در حیطه عمل میدان دار می‌شوند و متخصصان هم نمی‌توانند کار مؤثری را انجام دهند تا تاریخ‌ملی بین دانشگاه و حوزه عمومی برقرار شود. در این حالت، اعضای هیئت علمی نمی‌توانند از کار علمی خود «مراقبت» کنند. حال آنکه کار دانشگاهی نیازمند مراقبت است.

دانشگاهی که زنده است طبیعتاً باید مثل یک بدن زنده رفتار کند. یک بدن زنده وقتی دیوپوسی رو آن می‌شود دفع می‌کند؛ چرا دانشگاه‌ها نتوانند مقابله باابتذال ارتقای علمی را ندارد؟! آیا این وضعیت ناشی از رویکرد کارگزار و ارتجاعات محیوری است؟! در شرایط کنونی دانشگاهی مانند دانشگاه تهران، از حیث سازمانی و تعداد کارمندان در ارزارت علوم به مراتب بزرگ‌تر است چگونه این دانشگاه مادر نیز به این ابتذال تن می‌دهد؟! چرا هیچ نیروی بازاندیشه‌ای در برابر ابتذال آیین‌نامه‌ای در دانشگاه ایرانی تولید نشده

چرا ما شکست می‌خورند؟

حمید ملک‌زاده
پژوهشگر اندیشه‌های سیاسی

بحث درباره توسعه موضوعی اساسی در سیاست و اقتصاد ایران امروز است. مخصوصاً در رویکردهای متفاوتی که به این مفهوم در عموم گرایش‌های دوگانه‌ای را مشاهده می‌کنیم که هرکدام از منظری متفاوت به موضوع توسعه می‌پردازند؛ عقلانیت‌مدان به اولویت توسعه سیاسی، کسانی که توسعه اقتصادی را بر توسعه سیاسی ارجح می‌دانند. طرفداران توسعه سیاسی این‌طور بحث می‌کنند که توسعه اقتصادی تنها پس از به دست‌آمدن حد مشخصی از پیشرفت در شاخص‌های مربوط به توسعه سیاسی اتفاق خواهد افتاد. بحث درباره اولویت دموکراسی، شفافیت ساختارهای سیاسی، مشارکت مردم در امر تصمیم‌گیری و موضوعاتی مانند این در مرکز توجه این گروه قرار دارد. در این میان طرف‌داران رویکرد دوم به وضوح صحبت از «اولویت توسعه بر دموکراسی» مطرح می‌شود. این گروه دوم «دموکراسی را نتیجه فرعی یا دنباله منطقی توسعه اقتصادی می‌دانند. من در این یادداشت کوتاه تلاش می‌کنم تا به بهانه مطالعه‌ای درباره کتاب شاخته شده «چرا ملت‌ها شکست می‌خورند: ریشه‌های قدرت، ثروت و فقر» این موضوع را مورد بررسی قرار دهم که چطور وقتی صحبت از مفهوم توسعه در کشورهایی مانند ایران می‌شود باید حوزه‌های اقتصاد و سیاست را به شکل بنیادینی در پیوند با یکدیگر فهمید. البته این نکته را نیز نمی‌توانم پنهان کند که در این رابطه به هم‌پیوسته، من، شخصاً نقش بیشتری برای شاخص‌های سیاسی قائلم. با وجود این، اهمیتی که را از آن صحبت می‌کنم تا جایی پیش‌نمی‌رم که به اولویت سیاست بر اقتصاد منتهی شود. موضوعی که از آن صحبت می‌کنیم، مخصوصاً بعد از پیروزی مصمود پزشکیان در انتخابات چهاردهمین دوره از ریاست‌جمهوری در ایران از اهمیت برخوردار است.

پرسش از چیست؟

«چه قدرتی این جنین شما را بر ما برتری داده است؟ سبب پیشرفت‌های شما و ضعف همیشگی ما چیست؟ شما با این فرمانروایی، فن پیروزی و هنر به‌کارگرفتن همه توانایی‌های انسانی آشنایی دارید. درحالی‌که ما در جهلی شرمناک محکوم به زندگی گیاهی هستیم و کمتر به آینده‌ما می‌اندیشیم. آیا قابلیت سکونت، باروری و ثروت خاک مشرق‌زمین از اروپای شما کمتر است؟ آیا شعاع‌های آفتاب که پیش از آنکه به شما برسد، نخست، بر کشورما پرتو می‌افکند، خیرکمتری به ما می‌رساند تا آنگاه به بالای سر شما قرار دارد؟ آیا اراده آفریدگار نیکی در ما نداده‌ماند که گونا گونی خلق کرده است، بر این قرار گرفته است که لطفش به شما بیش از ما شود؟» (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱۳۶)

این مجموعه سؤال‌هایی است که شاهزاده قاجار در اولین مواجهه مؤثر با چیزی به عنوان تجدد پرسیده بود. سؤالی که پس از هر چیز دیرباره چرایی شکست، ایرانیان در جریان یک جنگ، مطرح شده بود؛ سؤالی که پاسخ دادن به آن نوع حاکم بر تاریخ معاصر ایران از تشکیل دادن است. «چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟» این پرسشی است که نویسندگان در کتابی که با همین نام منتشر کرده‌اند به آن پاسخ می‌دهند. پرسشی که در جریان پاسخ دادن به آن «شکست» در یک کلیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی صورت‌بندی شده است. نویسندگان صورت‌بندی مفهوم شکست برای یک «ملت» را از یک موضع عموماً سیاسی انجام داده‌اند که براساس آن، «اگرچه نهادهای اقتصادی در فقر یا غنای یک کشور نقشی حیاتی دارند، اما این سیاست و نهادهای سیاسی‌اند که دامنه‌های یک ملت را در زمینه‌های نهادهای اقتصادی رقم می‌زنند.» (۷۳)

از این چشم‌انداز مفاهیمی مانند پیروزی و شکست، اصولاً مفاهیمی‌اند که با چیدن دومورد ملت‌ها مورد بررسی قرار گیرند. بدین‌اعتبار و از منظر آن رویکردی که در این یادداشت برای ما حائز اهمیت است، درنهایت توسعه مفهومی سیاسی است با حداقل مفهومی است که در دوپژوهش صورت‌های اقتصادی خود دربیوند مستقیم با سیاست قرار دارد. براسا